

فلسفه و اسلحه

در فلسفه از جنگ و صلح بسیار گفته اند اما بحث از جنگ افزارچیز دیگری است که شاید ربطی به فلسفه نداشته باشد. الا اینکه در دوره پایانی تاریخ تجدد و در عصر تکنوسیانس و تکنولوژی اطلاعات بخصوص در امریکا که جلوه و صورت خاصی از جهان متجدد است، بخش عمده بودجه پژوهش و علم صرف امور نظامی و تسلیحاتی می شود. جنگ را هم صاحبان اصلی این تکنولوژی راه می اندازند و اداره می کنند و آن را با اطلاعات پیش می برند. به این اعتبار نه فقط جنگ بلکه جنگ افزار و تولید آن و سیاست های تسلیحاتی نیز جزئی از تاریخ معاصر شده است. در ظاهر هم که نظر کنیم می بینیم که بزرگترین مؤسسات پژوهشی در جهان وابسته به سازمان های نظامی هستند و بیشترین بودجه پژوهشی را این مؤسسات و سازمان ها در اختیار دارند و دریغا که مثال تکنولوژی دقیق و محکم هم تسلیحات جدید است ولیمگر علم با جنگ و سلاح و تسلیحات چه نسبت دارد آیا باطن علم و تکنولوژی همه تبع باطن تاریخ جهان جدید مرکب از عناصر متضاد قهر و آزادی است؟ از رنسانس و بخصوص زمان دیکارت انسان که وجودش بیشتر معما بوده، دیگر به یک اعتبار معما نیست اما به اعتبار دیگر این وجود معمایی تر شده و با جمع امور متباین و متضادی مثل روان و تن (دیکارت)، آزادی و ضرورت (کانت)، نیروی مرگ و زندگی (فروید)، آنیموس و آنیما (یونگ) و ... تعین یافته است. ظاهراً سازمان ها و عوالم تاریخی نیز با وجود انسان و چنین جلوه هایی از وجود او تناظر دارند و چنانکه متقدمان می گفتند انسان همچنان عالم صغیر است یا لااقل می توان هر انسانی را مظهر جهان خویش دانست. پس چرا عالم تکنیک که همه چیز جهان را راه می برد، مثل انسان جدید جامع تعارض ها نباشد و چرادر همان حین که می سازد ناپود نکند و چگونه در چنین جهانی می توان توقع برقراری صلح دائم داشت. اکنون هیچکس نمی تواند منکر شود که این جهان، جهان قهر و خشونت و میلیتاریسم است ولی این تصدیق نباید موجب شود که زبشتی قهر و خشونت و جنگ را امر عادی بدانیم و به آن رضایت دهیم. قهر و خشونت و جنگ هر وقت و هر جا باشد، زبشت است یا زبشتی هایش بر زیبایی ها می چریدمخصوصاً در دوران سلاح های کشتار جمعیاین زبشتیه درجه ای رسیده است که زیبایی های احتمالی جنگ را می پوشانند چنانکه در جنگ دفاعی ما در برابر تجاوز حکومت حزب بعث صدام حسین زیبایی کم نبود اما فجایعی مثل موشک باران شهرها و کاربرد بی حساب سلاح شیمیایی چهره جنگ را بسیار زبشت کرد. وقتی گفته می شود که جهان ما جهان خشونت و جنگ و استیلاطلبی است، می گویندمگر نمی دانی که این جهان مرحله کمال جهان های پیشین و بهترین جهان هاست. به یک اعتبار راست می گویند زیرا این جهان هر چه باشد با سودای از میان برداشتن فقر و جنگ و جهل و بیماری راهش را آغاز کرده و اگر به آن مقاصد نرسیده است، عظمت تکنیک و تکنولوژییش را نمی توان انکار کرد. اما این عظمت نه آسان و ارزان بلکه به بهای روح و معنی و عشق و دلبستگی و امید به دست آمده است و به این جهت نباید ما را چندان مرعوب سازد که ظلمت ها و زبشتی های زمانه را نبینیم. آدمی هرگز در تبعیدگاه زمین آسوده نبوده است اما زندگی در بحبوحه نیست انگاری که امید در آن جایی ندارد، چیز دیگری است و همین نیست انگاری است که با ساختن و دانشتن سلاح های کشتار جمعی مناسبت دارد. برای فهم بیشتر جنگ و خشونت به این نکته نیز باید توجه کرد کهوسایل و ابزار را برای مصرف معین و خاص می سازند و هر وسیله ای را که می سازند به کار می برند یعنی هیچ وسیله ای را برای تفنن نمی سازند. هر چند که بعضی وسایل ممکن است گاهی در جای نامناسب به کار برده شود (کاربرد آشپزخانه برای کشتن نیست اما گاهی با آن آدم می کشند). پس جنگ افزار برای نگهداری در زرادخانه ساخته نمی شود. نکته دیگر اینکه وسایل در هر جهان مقامی دارند و هر چه اهمیت آنها بیشتر باشد، هدف و مقصود متناظر با آنها جایگاه مهم تر دارد. پس معنی و شرایط جنگ در زمان کنونی رادر نسبت با تکنولوژی تسلیحات باید درک کرد. سلاح های مخوف کشتار جمعی را که در زرادخانه ها انبار شده است، برای تفنن نساخته اند. آنها باید در اولین فرصت در جنگ و کشتار و ویرانگری مصرف شوند. کارگزاران سوداگری قدرت هم ایایی از بیرون آوردن آنها از زرادخانه ها و به کار بردنشان در هر جا که باشد، ندارند و چه طنز تلخ یا شوخی دردآوری است: بر بلم زرادخانه سلاح های اتمی و شیمیایی سکنی گزیدن و به امید صلح و آزادی نشستن و سودای امن و آرامش دانشتن ولی این شوخی دردناک را باید تاب آورد و از صلح و آزادی چشم نباید

پوشید. آیا فلسفه در پدید آمدن این وضع اثر و دخالتی داشته است؟ فیلسوفان وجودجنگ و تضاد در وجود انسان و در جهان مخصوصاً میان انسان و طبیعت (در دوره جدید) را اثبات کرده اند و هگل گفته است که صفحات صلح در تاریخ جهان صفحات سفید است. اما این قبیل سخنان اگر به نحوی توجیه وقوع جنگ ها باشد، تأیید و ستایش آن نیست. من که یک بار نویستم گناه خشونت های موجود در جهان را به گردن فلسفه و فیلسوفان نیندازیم بعضی خوانندگان گمان کردند که وجود خشونت و تراکم و گسترش روزافزون آن را انکار می کنم یا می گویم فیلسوفان هرگز به جنگ و خشونت کاری نداشته اند فلسفه هیچ نسبتی با جنگ و خشونت و قهر ندارد. من از دهها سال پیش می گفته ام که جهان جدید بر خشونت بنا شده است. در مورد نسبت فلسفه و خشونت هم حرف من این بود که اولاً حاکمان نمی روند هراکلیتوس و نیچه بخوانند و ببینند آنها در باب جنگ و خشونت چه گفته اند و به آن عمل کنند. هر چند که هر چه در تفکر می آید ممکن است در زندگی عمومی نیز جلوه و ظهوری داشته باشد. ثانیاً دلمان را به این خوش نکنیم که خشونت را زشت بشماریم و به اینجا و آنجا نسبت بدهیم و گمان کنیم که با این زشت شمردن راه صلح و دوستی را نشان می دهیم. درد بزرگ زمان ما و بخصوص درد جهان توسعه نیافته اینست که پناه غفلت را بسیار دوست می دارد و نمی خواهد به آنچه هست و پیش می آید، بیندیشد. در این جهان هیچ مسئله ای وجود ندارد و بیشتر مسائل ساختگی و معمولاً با حرف های مشهور حل می شوند. اگر در فلسفه جدید بنا بر دوگانگی و تباین میان انسان و طبیعت است (کاری ندارم به اینکه اکنون این دوگانگی در حکومت تکنیک جمع شده است و در این جمع تکلیف همه چیز و از جمله حق طبیعی که حقوق بشر بر آن بنا شده است معین می شود) و انسان باید بر طبیعت غالب شود. این غلبه بدون خشونت محقق نمی شود. ولی ما معمولاً خشونت در طبیعت و با طبیعت را خشونت نمی دانیم (زیرا بدون اینکه بدانیم اصل دنیای جدید را که تقابل میان انسان و طبیعت باشد، پذیرفته ایم) و مصادیق خشونت را در روابط میان آدمیان می جوئیم. به عبارت دیگر خشونت در غلبه انسان بر انسان برآیمان معنی پیدا می کند. بنای جهان جدید هم نه بر غلبه بر طبیعت بلکه بر مطلق غلبه بوده است. اصل اینست که آدمی باید بر همه چیز غالب شود و این اقتضای قدرت و آزادی اوست. آزادی و غلبه با هم در قوام این جهان دخیل شده اند و در چنین جهانی عجیب نیست که تقریباً نیمی از سرمایه موجود و نیروی کار آدمیان صرف تسلیحات می شود. در دوران های پیش از مدرنیته، ساختن سلاح، پیشه و حرفه ای بود که مهارت در ساختنش با شاکردی در محیط کار به دست می آمد. یعنی حرفه ها با علم و مدرسسه و کاری نداشتند و مهارت ها در مدرسسه آموخته نمی شد و به پژوهش متکی نبود. در زمان ما مهارت ها همه تکنیک است و تکنیک از علم جدا نیست بلکه عین علم است. در جهانی که ساختن جنگ افزار یک ضرورت است و افزارها را با علم و پژوهش باید ساخت و قدرت و دقتشان در ویرانگری را بر اساس پژوهش های گروهی از بهترین و شریف ترین آدمیان افزون کرد، اگر بخش عمده ای از کار اهل علم دانسته و ندانسته پژوهش های تسلیحاتی اختصاص می یابد و بزرگترین پژوهشگاههای جهان پژوهشگاههای نظامیند، تعجب نباید کرد.

از همه اینها که بگذریم وقتی از نسبت و رابطه فلسفه با اسلحه پرسش می شود صرفنظر از اینکه پرسش در ابتدا اندکی غریب می نماید، شاید برای بعضی از اهل فلسفه این بیم و نگرانی به وجود آورد که مبادا در آخر کار گریبان فلسفه را بگیرند و گناه همه خرابی ها و زشتی ها و فجایع جنگ ها و خشونت ها و تبهکاری ها و ویرانگری ها را به گردن او بیندازند و بگویند فلسفه بدآموزی کرده و تکنولوژی را به جانب ساختن سلاح های مخوف برده و نگذاشته است که علم یکسره به صلح و آزادی و صلاح و سازندگی پردازد. (شاید من هم با آنچه درباره جنگ و جهان جدید گفتم هیزمی در این تنور انداخته باشم. پنجاه سال پیش هم وقتی دفتری برای درس عمومی فلسفه در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می نوشتیم، نمی دانم در بیان فلسفه دکارت چه نوشته بودم که مرحوم استاد یحیی مهدوی به شوخی گفت: مقصّر ناروایی ها و زشتی ها و ظلم ها هم که معلوم شد. پرسیدم چطور؟ فرمود از این نوشته برمی آید که همه بدی ها و زشتی ها زیر سر فلسفه دکارت است. نمی-دانم جمله دو پهلوئی من حذف شد یا نه). فلسفه از جنگ و درباره جنگ گفته است اما دعوت به جنگ و خشونت نمی کند. فلسفه گزارش وجود است نه قانونگذار زندگی. فلسفه راه است. این راه، راه سیاست و راهی نیست که اشخاص آن

را تعیین کرده باشند یا بتوانند آن را تغییر دهند. این راه را با مخالفت و قهر هم نمی-توان بست مگر آنکهی پایان برسد.

آدمی اکنون در دوران پایان فلسفه په سر می برد. دورانی که در آن وجود به ارزش تحویل شده و تکنیک که شأنهنر و فلسفه و حتی تقدس را نیز به خود بسته، آدمیان را از زمینشان بر کنده و آواره و غریب در برهوت تنهایی رها کرده و اخیراً آنها را به بهشت فضای مجازی برده است. در این شرایط که دیگر از دست فلسفه کاری بر نمی آید و زمان، زمان گویشه گیری و عزلت فلسفه است، تکنولوژی تسلیحات رونقی بیش از همیشه پیدا می کند و مخوف ترین سلاح ها نیز تولید می شود. درست است که فلسفه وجود جنگ را تصدیق کرده و احیاناً آن را ضروری زندگی و وجود بشر و تاریخ دانسته است. اما وجود سلاح هایی که با آن می توان سراسر روی زمین و زندگی انسان را در مدتی کمتر از نیم ساعت نابود کرد متعلق به جهانی است که فلسفه در آن به پایان راه خود رسیده و دیگر در خیر و شر جهان مداخلیتی ندارد مگر آنکه بگویند مگر نیست انگاری در همه جا و همه چیز جهان نفوذ ندارد؟ چرا دارد و فیلسوفان هم از مسئولیت نیست انگاری میزانیستند اما نیست انگاری را فلسفه جعل نکرده بلکه آن را شناخته و شناسانده است. فیلسوفان سازندگان جهان و آورندگان نیست انگاری نیستند. آنها ساکنانبیدار و دردمند و ملامتکش جهان و (در دو قرن اخیر) گزارشگران نیست انگاریند.